

مفهوم مصلحت عمومی

دکتر محمد راسخ*

مهنز بیات کمیتکی**

چکیده

مصلحت عمومی یکی از مفاهیم بنیادین سیاست، حقوق و اخلاق است. اما، به گواهی کاربردهای گوناگون این مفهوم و اختلافات نظری برآمده از این کاربردها، معنای این واژه چندان روشن نیست. در این نوشتار به بحث از معنا، ویژگی‌ها و مصادیق مصلحت عمومی خواهیم پرداخت. این بحث بر یک فرض بنیادین استوار است: مصلحت عمومی منفعت مشترک همه اعضای جامعه است. در حقیقت، مصلحت عمومی همان "نفع حیات جمعی" است. به این ترتیب، مصلحت عمومی امری است که به کیان جمع و اصل زندگی جمعی مربوط می‌شود و، از این رو، از ماهیتی جمعی، حداقلی (اقتضای حداقلی عدالت)، آلی و اخلاقی طرف برخوردار است.

کلید واژگان

معنای مصلحت عمومی، مصادیق مصلحت عمومی، نفع حیات جمعی.

*دانشیار دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.

** دانشجوی دکتری حقوق عمومی، دانشگاه شهید بهشتی.

مقدمه

از دیرباز اعتقاد بر این بوده که حکومت باید به دنبال خیر عمومی باشد و منفعت مردم را قانون اول خود قرار دهد.^۱ به جرأت می‌توان گفت تقریباً در تمامی متون سیاسی و اجتماعی سخن از خدمت دولت و حکومت به خیر عمومی بوده،^۲ به گونه‌ای که از یونان باستان به این سو بسیاری از نویسندگان و متفکران مصلحت عمومی را به منزله معیار حکومت و قانون عادلانه مطرح کرده‌اند.^۳ در دوران باستان، سیسرو این نکته را در قالب اصل "خیر مردم باید قانون برتر باشد"^۴ بیان کرد و متفکران بعدی آن را به همین صورت تکرار کردند.^۵

اهمیت این مفهوم به حدی است که بسیاری از اندیشمندان در توضیح ویژگی‌ها و شاخص‌های دولت مدرن، کارآمدی و کارایی دولت را کاملاً مشروط به تحقق خیر عمومی دانسته‌اند.^۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز، به مثابه مهم‌ترین سند حقوقی و سیاسی کشور، در اصول متعدد خود با عبارات گوناگونی همچون "مصلح کشور"، "مصلحت جامعه"، "مصلح عمومی"، "منافع ملی" و "مصلحت نظام" به این مفهوم اشاره نموده است.^۷

۱. لاک، رساله‌ای درباره حکومت، ص ۷۲.

۲. هارت، آزادی، اخلاق، قانون، ص ۹.

۳. نک: ارسطو، سیاست، ص ۱۱۸.

4. *salus populi suprema lex esto*

۵. نگاه کنید به: لاگلین، مبانی حقوق عمومی، فصل اول.

6. Polani, *The State in Transition*, p. 171.

۷. برای نمونه، نک: اصول ۲۸، ۴۰، ۶۷، ۱۱۲، ۱۶۴ و ۱۷۵ قانون اساسی.

پیدا است دفاع از مصلحت عمومی و پذیرش آن، به مثابه معیار اقدامات حکومتی، پیش و بیش از هر چیز منوط به فهمی صحیح یا روشن از این مفهوم است. به دیگر سخن، می‌توان گفت پرسش‌هایی مانند "چرا باید بر اساس مصلحت عمومی عمل کرد؟" و "حد و مرز مصلحت عمومی کجاست؟" بدون پرداختن به پرسش "مصلحت عمومی چیست؟" قابل پاسخ‌گویی نیستند. به عبارت دقیق‌تر، پرسش بنیادینی که برای دستیابی به فهمی روشن از مصلحت عمومی باید بدان پاسخ گفت آن است که چه چیزی است که اگر تأمین نشود، اصل حیات جمعی در معرض مخاطره قرار خواهد گرفت؟

در این نوشتار، ابتدا به سه معنای پیشنهادی در باب مفهوم مصلحت عمومی پرداخته می‌شود. سپس، ویژگی‌های کلی و بنیادین این مفهوم به بحث گذاشته خواهد شد. در آخر، تلاش می‌شود مصادیق اصلی مصلحت عمومی تعیین شوند. گفتنی است، برای پرهیز از سردرگمی مفهومی، در سراسر متن عبارات "مصلحت عمومی"، "منفعت عمومی" و "خیر عمومی" به نحو مترادف به کار گرفته شده‌اند.

سه معنای رقیب

در بسیاری از کشورهای دارای نظام قضائی نسبتاً مجرب، به کرات ملاحظه شده است که دادگاه‌ها به دلیل اقتضای "مصلحت عمومی" از روزنامه‌نگاران خواسته‌اند منبع اطلاعات خود را اعلام و افشا کنند. همین‌طور، در اخبار تجاری و اقتصادی دیده می‌شود که شوراهای صنفی یا اتحادیه‌های کارگری توافقات حاصل میان برخی از صاحبان صنایع را، که به منظور کاهش سطح تولید کالاهایی خاص منعقد شده‌اند، به لحاظ آنکه مغایر با قانون و مآلاً مغایر با «مصلح عمومی» است فاقد اعتبار می‌دانند. از این دست مثال‌ها فراوان می‌توان یافت. مفهوم مصلحت عمومی در روزنامه‌ها، به طور کلی در رسانه‌های جمعی، و نیز در کتاب‌ها و مقاله‌های تخصصی کاربرد وسیعی دارد. علت یا دلیل این امر چیست؟

برخی معتقدند «مصلحت عمومی به یک سلسله ملاحظات در حمایت از سیاستی معین اشاره دارد که افراد به آن دلیل در مقابل آنها مقاومت نمی‌کنند که ملاحظات یادشده نزد بسیاری از افراد حقیقتاً از ارزش و اعتبار فوق‌العاده‌ای برخوردار است».^۸ برخی دیگر بر این باورند که این مفهوم در نهایت سرپوش زیرکانه‌ای برای پنهان کردن صورت واقعی تصمیماتی است که سیاستمداران و مقام‌های دولتی برای کسب بیشترین منافع شخصی اتخاذ می‌کنند. از این رو، در این دیدگاه، کاربرد این مفهوم در مباحثات سیاسی در بیشتر موارد خدعه‌آمیز و بی‌معنا است. این گروه از نظریه‌پردازان برای اثبات صدق گفتارشان به این نکته تمسک می‌جویند که اکثر آثار نظری در باب «مصلحت عمومی» مبهم و مغشوش است.^۹

باری، با اینکه برخی ادعا کرده‌اند مفاهیمی همچون مصلحت عمومی مبهم و جدال‌انگیزند و منکر وجود معنای دقیق برای این مفاهیم هستند،^{۱۰} برخی دیگر سعی نموده‌اند تعریفی از آنها ارائه کنند. در این قسمت به سه نمونه از این تلاش‌ها برای ارائه معنای مصلحت عمومی می‌پردازیم: جمع عددی مصلحت‌های فردی، مصلحت حکومت و مصلحت حیات جمعی.

به هر حال، گفتنی است مصلحت عمومی به هر معنایی که گرفته شود مفهومی هنجاری (بایدانگار) است. به دیگر سخن، مجمل‌ترین ادعا در بحث از مصلحت عمومی آن است که "باید" اموری را زیر این عنوان تأمین و حفظ کرد. پیدا است بلافاصله دو پرسش بنیادین رخ خواهند نمود: الف) آن امور کدامند؟ ب) چرا باید تأمین و حفظ

8. Barry, "The Public Interest", p. 114.

9. Suraof, "The Public Interest Recognized", pp. 52 & 54.

۱۰. برای نمونه، نگاه کنید به: بصیری؛ "تحولات مفهوم امنیت ملی"، ص ۱۶۶.

شوند؟ به پرسش نخست در بحث از «مفهوم» مصلحت عمومی و به دومی در بررسی «نظریه»‌های مربوط پرداخته می‌شود.

جمع عددی مصلحت‌های فردی

شماری از نویسندگان فرض گرفته‌اند که تفسیری کاربردی از مصلحت عمومی را می‌توان به سادگی با کنار هم گذاردن یا جمع عددی مصلحت‌ها و منافع فردی موجود در جامعه، به روشی کم و بیش مکانیکی، به دست آورد. برای نمونه، می‌توان به نظریات جرمی بنتام در این خصوص اشاره کرد. از دید وی، مصلحت عمومی چیزی جز حاصل جمع منافع فردی و خصوصی اعضای جامعه نیست. به دیگر سخن، نفع و مصلحت جامعه جدای از نفع و مصلحت خصوصی تک تک اعضای آن قابل ارزیابی نیست:

نفع جامعه یکی از عام‌ترین سخنانی است که در متون اخلاقی عنوان می‌شود. جای شگفتی نیست که معنای آن اغلب گم می‌گردد. هنگامی که معنا داشته باشد، معنای آن چنین است: جامعه یک هیأت موهوم است که از اشخاص منفردی مرکب گردیده که به اصطلاح اعضای آن هستند. بنابراین نفع جامعه کدام است؟ پاسخ: حاصل جمع منافع افراد تشکیل‌دهنده آن. بدون درک نفع فرد، سخن گفتن از نفع جامعه بیهوده است. هنگامی گفته می‌شود که چیزی در جهت افزایش یا پیشبرد نفع یک فرد است که آن چیز در جهت افزایش حاصل جمع لذت‌های آن فرد و یا در جهت کاهش حاصل جمع دردهای آن فرد مؤثر باشد.^{۱۱}

بنابراین، برای رسیدن به منافع عمومی باید منافع تک تک اعضای جامعه را با

۱۱. لنکستر؛ خداوندان اندیشه سیاسی، ص ۱۲۴.

یکدیگر جمع زد و گفتگو درباره منافع و مصالح جامعه جز با جمع عددی منافع و مصالح تک تک اعضای آن قابل تصور نیست.^{۱۲}

دیدگاه جمع عددی منافع خصوصی اعضای جامعه بر این پیش فرض استوار شده که مجموع منافع و مصالح فردی به خودی خود و همواره همان منفعت و مصلحت جامعه است. اما، این پیش فرض تنها هنگامی صادق است که مصلحت فرد هیچ گاه با مصلحت جمع در تضاد واقع نشود. با این حال، تجربه حیات جمعی انسان نافی پیش فرض یادشده است. برای نمونه، ممکن است منفعت فرد در به دست آوردن سود زیاد از طریق ارائه اجناس با کیفیت نازل به بازار باشد، ولی منفعت جامعه در گرو حفظ سطحی از تولید باشد که دست کم ایمنی و بهداشت اعضای آن را تأمین می کند. نمونه های فراوانی از این دست را می توان ارائه کرد.^{۱۳} معمای زندانی، از جمله مهم ترین مواردی است که نشان می دهد چگونه و چرا اقدام منفعت طلبانه افراد همواره به خیر عمومی نمی انجامد و در نتیجه نمی توان حاصل جمع منافع شخصی افراد را با مصلحت عمومی یکی گرفت. توضیح اینکه، بر اساس این معما، دو نفر متهم اند که جرمی را مشترکاً مرتکب شده اند، اما در مکان هایی جدا از هم بازداشت شده و بازجویی می شوند. هر یک از آنها می داند که اگر یکی اعتراف و دیگری سکوت کند، اعتراف کننده علیه زندانی ساکت شهادت می دهد و آزاد می شود، حال آنکه زندانی ساکت به حداکثر مجازات (۱۲ سال حبس) محکوم می شود. اگر هر دو سکوت کنند، هر دو به ارتکاب جرمی سبک محکوم می شوند و مجازاتی بسیار سبک (هر کدام یک سال حبس) برای آنها تعیین می شود. اگر هر دو اعتراف کنند، هر دو به مجازات های طولانی (هر کدام ۸ سال حبس) محکوم می شوند.

12. Gunn, "Jeremy Bentham and Public Interest", p. 201.

۱۳. بودنهایمر؛ "درآمدی بر تئوری مصلحت عمومی"، ص ۱۰۹.

(البته نه به اندازه زمانی که یکی اعتراف و دیگری سکوت کند {حالت اول}). با اینکه هر یک از دو زندانی می‌داند که همکاری یعنی عدم اعتراف به نتیجه‌ای ختم می‌شود که برای هر دو بهترین نتیجه است، اعتراف نکردن هرگز یک تصمیم فردی عاقلانه به نظر نمی‌آید. برای نمونه (الف) فکر می‌کند که اگر (ب) اعتراف کند، بهتر است من هم اعتراف کنم و اگر (ب) اعتراف نکند باز هم بهتر است من اعتراف کنم. دیدگاه (ب) نیز دقیقاً همین است. بنابراین بر اساس تصمیم‌گیری عقلانی فردی، این دو زندانی از بهترین نتیجه (جمعاً دو سال حبس) به بدترین نتیجه (جمعاً ۱۶ سال) می‌رسند. معمای زندانی، دلیلی یا دست کم نشانی استعاری برای این ادعا تلقی می‌شود که نفع شخصی به نیرنگ و خیانت منتهی می‌شود، حتی آنجایی که همکاری مداوم به نفع دراز مدت افراد و نفع اجتماعی است.^{۱۴}

همچنین، یکی گرفتن مصلحت عمومی با جمع عددی منافع شخصی برخی عناصر پیچیده و تناقض‌آمیز روان انسان را نادیده می‌گیرد. در ساخت روانی افراد انسانی به ندرت یک موازنه ثابت و همواره معین وجود دارد. به دیگر سخن، نتیجه‌گیری‌های شخصی بر اساس اصل سودمندی، به دلیل تمایلات متغیر و بعضاً متضاد فردی، گاه در یک جهت و گاه در جهتی دیگر است. حتی اگر بپذیریم همه مردم در تمام زمان‌ها جویای یک چیز یعنی سود و مطلوبیت هستند، تعیین اینکه چه عملی بیشترین سود را به ارمغان می‌آورد یا بالاترین مطلوبیت را دارد کار آسانی نیست، زیرا، انسان موجودی بسیار پیچیده است که درون او همواره روشن و با ثبات نیست. تأثیر محیط اجتماعی، بر انسان را نیز نباید نادیده گرفت. آدمیان موجوداتی محصور در خود و مستقل از یکدیگر نیستند، بلکه به یکدیگر و

۱۴. برای توضیحات بیشتر و مطالعه دیگر مدخل‌های مربوط، نگاه کنید به: بیکس؛ فرهنگ نظریه حقوقی، صص ۳۲۳-۳۲۰.

نیز نهادهای اجتماعی سخت وابسته‌اند.^{۱۵}

حتی اگر هر فرد همواره برداشتی روشن، قطعی و تغییرناپذیر از مصالح و منافع خود داشته باشد، همچنان مسأله محاسبه مصلحت عمومی باقی می‌ماند: معادله مصلحت عمومی را چگونه باید حل کرد؟^{۱۶} به دیگر سخن، در صورت وجود اختلاف جدی میان منافع فردی، چگونه باید آنها را با هم جمع کرد؟ چه معیاری برای جمع و تفریق آنها وجود دارد؟ آیا مدافعان این دیدگاه می‌پذیرند که، در جمع عددی منافع، بالاترین حاصل جمع یعنی «شمار بیشتر» ملاک است؟ معنای پاسخ مثبت به این پرسش چیزی نیست جز پذیرش منافع «اکثریت» افراد. آیا گرایش‌های اکثریت، در مقایسه با خواسته‌های اقلیت، همواره سزاوار توجه بیشتر است؟

به این ترتیب، مصلحت عمومی به مثابه جمع عددی مصلحت‌های فردی در نهایت به مصلحت اکثریت افراد جامعه، به فرض امکان محاسبه آن، فروکاسته می‌شود که بیش از آنکه به روشنی مفهوم مصلحت عمومی کمک کند، موجب بروز مسائل و مشکلات پیچیده نظری و عملی در این حوزه می‌شود.

مصلحت حکومت

برخی از نظریه‌پردازان مصلحت عمومی جامعه را با مصلحت حکومت یکی گرفته و، از این رو، نظر و تشخیص مقام‌های ارشد حکومتی را بازتاب‌دهنده مصلحت عمومی می‌-

۱۵. جونز؛ خداوندان اندیشه سیاسی، ص ۵۰۲-۴۹۴.

۱۶. در اینجا به مسئله قابلیت ترجمه مصلحت‌ها و منفعت‌های فردی به یکدیگر نمی‌پردازیم که به نوبه خود مسئله نظری مهمی است (برای نمونه، نگاه کنید به: بیکس؛ فرهنگ نظریه حقوقی، مدخل‌های "مقایسه-ناپذیری" و "ناهمسجی" و "Raz, "Value Incommensurability: Some Preliminaries").

دانند. در این دیدگاه، مصلحت عمومی به طیف طرح‌های حکومتی محدود گردیده و دولت تجلی خیر و مصلحت عمومی و نماینده واقعی منافع همگانی قلمداد می‌شود.^{۱۷}

توماس هابز از جمله اندیشمندانی که در نهایت از چنین فکری دفاع می‌کند. وی، که از ناهمگونی و تشویش‌های سیاسی انگلستان قرن هفدهم متأثر بود و سقوط نظم سیاسی و بروز برادرکشی‌ها را بدترین مصایب سیاسی قلمداد می‌کرد، علل این نابسامانی‌ها را تمایل خودخواهانه و حریصانه انسان‌ها به کسب قدرت می‌دید.^{۱۸} از این رو، هابز بر این باور بود که اگر نظام مقتدری سر کار نباشد، عواطف طبیعی مردم ناگزیر آنان را به جنگ همه بر ضد همه می‌کشاند. به همین دلیل ضروری است قدرت و حاکمیتی مطلق (لویاتان) تشکیل و پذیرفته شود که برای آدمیان صلح و امنیت به ارمغان آورد.^{۱۹} افزون بر این، تأمین صلح و امنیت مستلزم آن است که حاکم از قدرتی مافوق همه قدرت‌ها، قدرتی مطلق و تجزیه‌ناپذیر، برخوردار باشد:

تنها راه تأسیس چنین قدرت عمومی که بتواند آدمیان را از هجوم بیگانگان و از آسیب‌های یکدیگر محفوظ داشته و اعمال‌شان را به سوی مصلحت عمومی رهنمون کند، این است که آنان تمامی قدرت و توان خود را به یک تن یا مجمعی از کسان واگذار کنند که نماینده ایشان باشند و هر کس همه اقداماتی را که چنین نماینده‌ای در امور مربوط به صلح و امنیت عمومی، رأساً یا بالواسطه انجام می‌دهد، چنان بپذیرد که گویی خود عامل آن بوده و به این طریق اراده خود را به او و رأی و نظر خود را به رأی و نظر او تسلیم کند. این خود، چیزی بیش از توافق و یا اجماع است؛ یعنی در واقع وحدت همگان در یک

۱۷. پوچی؛ درآمدی جامعه‌شناختی بر تکوین دولت مدرن، ص ۱۰۵.

۱۸. هابز؛ لویاتان، ص ۱۳۸.

۱۹. هابز؛ همان، ص ۱۹۲. همچنین، نگاه کنید به: اسپریگنز؛ فهم نظریه‌های سیاسی.

شخص است که به موجب عهد و پیمان همه با یکدیگر و به شیوه‌ای انتخاب می‌گردد که گویی در عقد آن، هر کسی به دیگری چنین می‌گوید: من حق خود به حکومت بر خویشتن را به این شخص و یا به این مجمع از اشخاص واگذار می‌کنم و همه اعمال او را برحق و جایز می‌دانم به این شرط که تو نیز حق خود را به او واگذار کنی و به همان نحو، تمام اعمال وی را برحق و جایز بدانی. وقتی این توافق صورت تحقق پذیرد، جماعتی که به این شیوه در یک شخص وحدت می‌یابد، دولت خوانده می‌شود و این به معنای تکوین و ایجاد همان لویاتان یا خداوند میرایی است که آدیان در سایه خداوند جاویدان، صلح، آرامش و امنیت خویش را مدیون او هستند (هابز، ۱۳۸۷، ص ۱۹۲).^{۲۰}

در چنین دولتی اتباع می‌توانند از نعمت آزادی بر اساس قانون طبیعی برخوردار شوند، لیکن فقط در گستره‌ای که از سوی قدرت نهادی شده، یعنی دولت و نماینده آن شهریار مشخص شده باشد.^{۲۱} از دیدگاه هابز وجود چنین آزادی، حق حاکم نسبت به مرگ و زندگی اتباع را محدود نمی‌سازد. بر این مبنا، آزادی اتباع با قدرت نامحدود حاکم هیچ تعارضی ندارد.^{۲۲} حاکم مورد نظر هابز از چنان قدرت غیرقابل انتقال و تجزیه‌ناپذیری برخوردار است که صلح و امنیت جامعه و رفاه همگانی به "تشخیص و صلاحدید" او وابسته بوده و اراده و خواست افراد انسانی در برابر اراده و خواست او کم ارزش و حتی بی‌ارزش است.^{۲۳}

دیدگاه مصلحت عمومی به مثابه مصلحت حکومت در صورتی پذیرفتنی است که

۲۰. هابز؛ همان، ص ۱۹۲.

۲۱. محمودی؛ نظریه آزادی در فلسفه سیاسی هابز و لاک، صص ۱۶-۱۵.

۲۲. هابز؛ لویاتان، ص ۲۲۰. همچنین، نگاه کنید به: تاک، هابز، ص ۱۰۱.

۲۳. هابز؛ همان، صص ۲۰۰-۱۹۸.

فرض گرفته شود مقام‌های حکومتی لزوماً و خودبه‌خودی هم مصلحت عمومی را به درستی تشخیص می‌دهند و هم همواره برای عملی کردن آن مصلحت اقدام می‌کنند. پیدا است چنین پیش‌فرضی به نحو پیشینی موجه و پذیرفتنی نیست. واقعیات زندگی اجتماعی طی قرون و اعصار متمادی خلاف پیش‌فرض یادشده را نشان می‌دهند. شواهد تاریخی بسیاری حاکی از آن است که مقامات حکومتی در تشخیص و تعیین مصلحت عمومی دچار اشتباهات فاحش گردیده و در بسیاری موارد به جای تلاش در جهت تحقق مصالح و منافع عمومی، مصلحت و منفعت شخصی خویش را مورد توجه قرار داده و پی گرفته‌اند.

متفکران مدافع نظریه انتخاب عمومی بر این باورند که مقام‌های عمومی و دیوان-سالاران، همانند تجار، معمولاً در پی ازدیاد منافع خود هستند. این منافع می‌تواند، برای سیاست‌مداران، شامل انتخاب‌شدن مجدد، کسب قدرت بیشتر، به دست آوردن منزلت بالاتر یا دریافت کمک‌های بیشتر برای تبلیغات انتخاباتی و، برای قضات، شامل عدم نقض رأی آنان در مرحله تجدیدنظر و ارتقا به مقامی در دادگاه عالی‌تر باشد. در این دیدگاه ادعا نمی‌شود که مقام‌های عمومی هرگز برای ارتقای رفاه عمومی تلاش نمی‌کنند، بلکه صرفاً گفته می‌شود که این گونه اعمال معمولاً، در مقایسه با آنهایی که برای نفع شخصی انجام می‌شود، نادر است.^{۲۴}

مصلحت حیات جمعی

گروهی دیگر از نظریه‌پردازان مصلحت عمومی را به موضوعات و مسائلی مربوط

۲۴. نگاه کنید به: بیکس؛ فرهنگ نظریه حقوقی، صص ۳۴۱-۳۴۰؛

Buchanan, *Theory of Public Choice: Political Applications of Economics*; and Black & Bracy & Tullock, *Formal Contributions to the Theory of Public Choice: the Unpublished Works of Duncan Black*.

می‌دانند که تمامی اعضای جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد.^{۲۵} به دیگر سخن «مصلحت عمومی، در حقیقت، منافع مشترک افراد به مثابه اعضای جامعه است».^{۲۶}

این معنا از مصلحت بر دو پیش‌فرض بنا شده است: نخست، مصلحت عمومی به نحو پیشینی پاره‌ای موارد کلی و حداقلی را در بر می‌گیرد که به حیث جمعی زندگی انسان باز می‌گردد و نبود آنها اصل حیات جمعی را "قطعاً" تهدید می‌کند.^{۲۷} دوم، و در نتیجه پیش‌فرض نخست، مصلحت عمومی را باید منفعت مشترک همه اعضای جامعه گرفت.^{۲۸}

بر اساس معنای پیشنهادی سوم، مفهوم مصلحت عمومی دارای دو وجه سلبی و ایجابی است. از یک سو، مصلحت عمومی مستلزم خودداری همه اشخاص از انجام اعمالی است که اصل و امکان حیات جمعی آنان را قطعاً به مخاطره می‌اندازد، مانند خودداری از آلوده کردن محیط زیست. از دیگر سو، مصلحت یادشده، مستلزم انجام پاره‌ای امور از سوی همگان است که برای حفظ حیات جمعی ضروری است، مانند برقراری نظم و امنیت عمومی.^{۲۹}

معنای سوم مصلحت عمومی را با بررسی ویژگی‌ها و مصادیق آن شرح و بسط خواهیم داد. بر این اساس، ابتدا می‌پرسیم ویژگی‌های کلی یا عمده مصلحت عمومی به مثابه منافع و مصالح حیات جمعی کدامند؟

25. Barry, "The Public Interest", pp. 114-119; and Held, *The Public and Individual Interest*, pp. 115-118.

26. Barry, "The Use and Abuse of the Public Interest", pp. 195-196.

۲۷. برای تفکیک میان ویژگی "قطعی" و "احتمالی"، نگاه کنید به: دورکین؛ "جدی گرفتن حق‌ها"؛ و Meyerson, "Why Courts Should Not Balance Rights Against The Public Interest".

28. Benn and Peters, *Social Principles and Democratic State*, ch. 13.

29. See, for instance, Barry, *Political Argument*, p. 190.

ویژگی‌های کلی مصلحت عمومی

بر اساس معنای اجمالی مصلحت عمومی که در قسمت پیشین ارائه شد، می‌توان دست کم چهار ویژگی کلی برای مصلحت عمومی برشمرد؛ مصلحت عمومی امری جمعی، حداقلی، آلی و اخلاقاً بی‌طرف است.

امر جمعی

مصلحت عمومی به وجه اجتماعی یا، به تعبیر دقیق‌تر، وجه "جمعی" زندگی انسان مربوط است، آن بخش یا وجه از زندگی افراد که در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر قرار دارد. توضیح اینکه، انسان‌ها در طول تاریخ زندگی خود به گونه‌ای تحول و تطور یافته‌اند که پاره‌ای ویژگی‌های ایشان، مانند ذهن و زبان، و رفع بیشتر نیازهای آنان، اعم از مادی، روانی و عقلی، بدون زیستن با یکدیگر ممکن نیست. مصلحت عمومی به مثابه وجه جمعی حیات انسان از آن جهت اهمیت و ارزش دارد که زندگی هیچ یک از افراد و اشخاص بدون وجود این وجه قابل تداوم و استمرار نیست. البته وجه یادشده تنها وجه یا بُعد از حیات انسان را تشکیل نمی‌دهد.

امر حداقلی

مصلحت عمومی از دو جهت امری حداقلی است. نخست، همان گونه که پیشتر آمد، به جرأت می‌توان گفت انسان بدون حضور در جمع نه تنها نمی‌تواند ویژگی‌های اصلی انسانی خود را به دست آورد، بلکه قادر به رفع نیازهایش نیز نیست. دوم، اگر بتوان به لحاظ هنجاری برای زندگی جمعی استدلال کرد - امری که در جای خود (بخش نظریه مصلحت عمومی) باید به آن پرداخته شود - لازمه حداقلی عدالت، حفظ آن امور و مصالحی است که حیات جمعی انسان‌ها به آنها وابسته است. اهمیت تأمین و حفظ وجه جمعی زندگی

انسان از گذشته دور در مد نظر نظریه پردازان بوده است.^{۳۰}

امر آلی

یکی دیگر از ویژگی‌های مصلحت عمومی، آلی یا ابزاری بودن آن است، به این معنا که مصلحت عمومی از آن حیث مهم است که به تأمین و حفظ حیات جمعی انسان می‌انجامد. اموری که زیر عنوان مصلحت عمومی مطرح و حمایت می‌شوند برای حفاظت از کیان جمعی و اصل زندگی گروهی انسانی اهمیت دارند، به گونه‌ای که "اگر" روزی در ادامه‌ی تطور و تکامل زندگی جمعی انسان بتوان بدون تمسک به مفهوم و نهاد مصلحت عمومی از آن کیان و اصل حفاظت کرد، دیگر نیازی به این مفهوم و نهاد نخواهد بود.

اخلاقاً بی طرف

مصلحت عمومی مصلحت زندگی جمعی است و به فرد یا گروه خاصی نظر ندارد. اگر انسان‌ها، به هر دلیلی، تصمیم بگیرند در جمع زندگی کنند، باید از انجام پاره‌ای امور خودداری کنند (وجه سلبی) و اعمالی را انجام دهند (وجه ایجابی) تا اصل زندگی جمعی آنان بر پا بماند. بنابراین، در تأمین و حفظ مصلحت عمومی نمی‌توان و نباید به سلیقه‌ها و داوری‌های اخلاقی افراد و گروه‌ها توجه کرد. به دیگر سخن، چنانچه قرار باشد بی‌اخلاق-ها، به هر معنا و از هر دیدگاه، در تأمین و حفظ مصلحت عمومی کنار گذاشته شوند، هرگز مصلحت و منفعت عمومی‌ای تأمین و حفظ نخواهد شد. اساساً از جمله ویژگی‌های کالاهای عمومی،^{۳۱} کالاهایی که بر اساس مصلحت عمومی تولید و توزیع می‌شوند، آن

30. See, for instance, Aristotle, *The Nicomachean Ethics*, Book 5.

31. public goods.

است که اگر برای یک نفر یا گروه تولید شوند برای همه تولید شده‌اند، یعنی نمی‌توان مانع استفاده دیگران از آنها شد.^{۳۲} به این ترتیب، می‌توان گفت مصلحت عمومی امری هنجاری (بایدانگار) است، اما به قلمرو امر درست (حق) تعلق دارد، نه به قلمرو امر خوب (خیر).^{۳۳} پس از ذکر ویژگی‌های کلی مصلحت عمومی، باید پرسید آیا می‌توان مواردی را تعیین کرد که بتوان آنها را به منزله مصادیق مصلحت عمومی توجیه کرد؟

مصادیق اصلی مصلحت عمومی

بر اساس نکاتی که در باب معنا و ویژگی‌های عمده مصلحت عمومی بیان شد، در این قسمت تلاش می‌شود برخی از مصادیق قابل دفاع مصلحت عمومی معرفی شوند. به این ترتیب، در این ارتباط، می‌توان مصادیق زیر را پیشنهاد کرد: نظم عمومی، امنیت عمومی، حداقل رفاه عمومی، حداقل بهداشت عمومی و حداقل آموزش عمومی.

نظم عمومی

بی‌تردید، جامعه انسانی بدون نظم شکل نمی‌گیرد و اگر هم زندگی گروهی بدون نظم قابل شکل‌گیری باشد، پایدار نخواهد ماند. تعاریف گوناگونی از مفهوم نظم عمومی ارائه شده است. جیرار کورنو، حقوق‌دان فرانسوی در این خصوص می‌گوید: «نظم، مجموعه نیازهای بنیادین اجتماعی، سیاسی و... است که برای عمل به منافع عمومی، محافظت از امنیت، محافظت از آداب عمومی، سیر اقتصادی و حمایت از برخی مصالح

۳۲. نگاه کنید به: بیکس؛ فرهنگ نظریه حقوقی، ص ۲۹۰.

۳۳. نگاه کنید به: راسخ؛ "آزادی چون ارزش"، ص ۲۹۴-۲۹۲.

خاص (مانند حمایت از فرد) ضروری و اساسی به شمار می‌آیند.^{۳۴} در تعریفی دیگر، ادعا شده است که نظم عمومی «مجموعه تأسیسات حقوقی و قواعد مربوط به حسن جریان امور مربوط به اداره یک کشور یا راجع به حفظ امنیت و اخلاق در روابط آحاد مردم است که اراده افراد در جهت خلاف آن بلا اثر باشد».^{۳۵} بالاخره، تعریف دیگری از نظم عمومی آن است که «نظم، شامل قواعد و سازمان‌هایی است که غرض از وضع آن، حفظ منافع عمومی، تأمین حسن جریان امور اداری، سیاسی، اقتصادی و حفظ خانواده می‌باشد و اراده افراد نمی‌تواند آن را نقض نماید اعم از اینکه قواعد مربوط به حقوق عمومی باشد، مانند قواعد مربوط به وضعیت، اهلیت و ارث یا قواعد مربوط به حقوق کیفری».^{۳۶}

باری، این گونه تعاریف، نظم عمومی را در معنای موسع کلمه به کار برده‌اند و عناصر مختلفی همچون امنیت، منافع عمومی، امور اقتصادی، خانواده و حتی قواعد مربوط به اخلاق حسنه را نیز در تعریف آن معنا گنجانده‌اند. می‌توان گفت تعاریف پیش گفته نظم عمومی را، آگاهانه یا ناآگاهانه، معادل مصلحت عمومی به کار برده و، از این رو، عناصر مختلف مصلحت عمومی را در تعریف نظم عمومی داخل کرده‌اند. با این حال، در این بخش از نوشتار، نظم عمومی به منزله یکی از مصادیق اصلی مصلحت عمومی معرفی شده که بر نظم کلی جامعه انسانی و ساختار کلان آن اطلاق می‌شود. نظم عمومی در اینجا به معنای آن نوع و سطح از نظم در روابط میان افراد و اداره امور عمومی است که بدون آن اساساً چیزی به نام زندگی اجتماعی یا جمعی ممکن نخواهد شد. طبیعی است نظم در این معنا مستلزم رعایت قواعد بنیادین رفتار در روابط متقابل با دیگر انسان‌ها است. به دیگر

۳۴. کورنو؛ المعجم المصطلحات القانونية، ص ۲۹۲.

۳۵. جعفری لنگرودی؛ ترمینولوژی حقوق، ص ۷۱۷.

۳۶. الماسی؛ تعارض قوانین، ص ۱۲۹.

سخن، در اینجا نظم عمومی، به مثابه مصادیق مصلحت عمومی، به معنای مضیق کلمه به کار برده شده و، از این رو، خود جزئی از نظام مصلحت عمومی است نه بالعکس.

امنیت عمومی

یکی دیگر از مصادیق مصلحت عمومی، امنیت عمومی است. امنیت عمومی یا همان امنیت جمعی از جمله آمال و آرزوهای اصلی انسان است که با اصل وجود زندگی گروهی او گره خورده است. وجود امنیت عمومی است که اساساً نظم عمومی به معنای پیش گفته را پایدار و قابل تداوم می‌سازد. به این سان، شاید بتوان گفت امنیت عمومی وجه پایداری و استمرار نظم عمومی است. برخی متفکران بر این باورند که دلیل اصلی تشکیل دولت رسیدن به صلح و امنیت بوده است. برای نمونه، هابز مقصود نهایی انسان‌ها را ایمنی و آسایش می‌داند که در پرتو تشکیل و وجود دولت ممکن می‌گردد: «انسان‌ها دارای میل همیشگی و آرامش‌ناپذیر برای کسب قدرت هستند. لیکن در رقابت آنان بر سر کسب قدرت، کینه و ستیزه بروز کرده و در اینجا پی می‌برند با قدرت‌طلبی به مقصود خویش، که همانا آسایش و ایمنی است، نخواهند رسید».^{۳۷} از این رو، وی با توصیف دولت به مثابه "خداوند میرا"^{۳۸} نتیجه می‌گیرد مردم باید حق‌های خود را به دولت بسپارند تا آنان را از هراس و ناامنی برهاند و به آنان اطمینان دهد که با خاطر آسوده نیازها و آرزوهای خود را پی گیرند.^{۳۹} به این ترتیب، به تعبیر هابز، دولت تنها وسیله‌ای است که آدمیان را از هجوم

37. Macpherson, *The Political Theory of Possessive Individualism: Hobbes to Lock*, p. 35.

۳۸. هابز؛ لویاتان، ص ۱۹۲.

۳۹. عنایت؛ بنیاد فلسفه سیاسی غرب، ص ص ۲۰۹-۲۱۰.

بیگانگان و آسیب‌های یکدیگر مصون ساخته و از ایشان چنان حراست می‌کند که بتوانند با صلح و آرامش زندگی کنند.^{۴۰}

به هر حال، منظور از امنیت عمومی یا جمعی در اینجا همان امنیت ملی است، درست به این دلیل که در دنیای کنونی واحدهای سیاسی بر اساس ملت تقسیم شده‌اند. امنیت ملی به امنیت کلیت حیات جمعی یک واحد سیاسی نظر دارد و به آن وسیله تلاش می‌شود کشور (دولت ملی)^{۴۱} از تعرض دیگر کشورها مصون بماند و تمامیت ارضی و استقلال نسبی آن، در مفهوم مدرن و در دنیای متقابلاً وابسته و جهان شمول‌گرا، حفظ شود. به دیگر سخن، زیر عنوان امنیت عمومی یا ملی باید در پی حفظ اساس کشور و اصل وجود آن بود.^{۴۲}

حداقل رفاه عمومی

حداقل رفاه عمومی از دیگر مصادیق اصلی مصلحت عمومی است. مراد از حداقل رفاه برخورداری همه اعضای جامعه از حداقل خوراک، پوشاک و سرپناه است. بی‌تردید، محرومیت هر یک از افراد از حداقل‌های یادشده اصل وجود او را به خطر می‌اندازد. افرادی که در چنین وضعیتی قرار می‌گیرند به طور طبیعی دیگر سودی در زندگی جمعی نخواهند یافت و بسیار محتمل است نه تنها برای حفظ زندگی جمعی تلاش نکنند، بلکه در جهت تخریب آن نیز حرکت کنند. این خطر با اضافه شدن شمار کسانی که از حداقل رفاه محروم‌اند جدی‌تر خواهد شد. به این ترتیب، به جرأت می‌توان گفت جامعه برای حفظ

۴۰. هابز؛ لویاتان، صص ۱۸۹-۱۹۳.

41. Nation-state.

۴۲. نگاه کنید به: ماندل؛ چهره متغیر امنیت ملی، ص ۴۴.

اصل حیات جمعی خود ناگزیر از تأمین حداقل رفاه، به معنای پیش گفته، است. نیازهای رفاهی یادشده بسیار اندک‌اند و به احتمال بسیار زیاد نمی‌توان با معیار "خوراک، پوشاک و سرپناه مناسب" آنها را تأیید کرد. همین قدر لازم است این نیازها فراهم شوند تا مبدا افراد از ترس نابودی خود، موجبات نابودی زندگی جمعی را فراهم کنند. بنابراین، تدارک آن موارد از منظر حفظ زندگی عمومی است و در مرحله‌ای پیش از آن صورت می‌گیرد که فرد مجال یابد خوراک، پوشاک و مسکن را از دید موجودی ذی‌شأن یا ذی‌حق و در حد منزلت و کرامت‌اش ادعا کند. در یک کلمه، حداقل رفاه یعنی امکان مادی شکل‌گیری حیات جمعی. این امر، امری جمعی، حداقلی، آلی و اخلاقاً بی-طرف است که آشکارا از مصادیق مصالح عمومی است.

حداقل بهداشت عمومی

از دیگر مصادیق مصلحت عمومی حداقل بهداشت عمومی است. بهداشت عمومی در این معنا عبارت است از مبارزه با بیماری‌های مسری جدی، مانند وبا یا آنفولانزا، و آلودگی‌های خطرناک محیطی، مانند آلودگی آب آشامیدنی یا بالا رفتن آلاینده‌های کشنده جوی. با وجود چنین بیماری‌ها و آلودگی‌هایی اصل و اساس زندگی اجتماعی در معرض خطر قرار می‌گیرد. نمی‌توان اجازه داد افراد مبتلا به بیماری‌های مسری خطرناک آزادانه در میان جمع حاضر شوند و فعالیت کنند یا افراد و اشخاص با هدف تحصیل سود تا می‌توانند آب و هوا و محیط را پر از مواد سمی کشنده کنند و آنگاه امیدوار بود چیزی به نام جمع انسانی، اجتماع، جامعه یا واحد سیاسی بر جای خود باقی بماند. از این رو، نمی‌توان در جمع و با جمع زیست مگر اینکه حداقل بهداشت عمومی فراهم آورده شود. در نتیجه، بی‌تردید شرایط بهداشتی یادشده باید برای همگان فراهم آید و در دسترس آنان باشد.

در این مورد نیز پیدا است بهداشت یادشده ممکن است در سطح و اندازه‌ای نباشد که با شأن و منزلت افراد مطابقت داشته باشد. بهداشت، از منظر مصلحت عمومی، باید در سطح و به اندازه‌ای فراهم آید که اساساً بتوان گرد هم زیست. فراهم نبودن این مقدار، آشکارا امکان حیات جمعی را در معرض خطر قرار می‌دهد و مخل نظم و امنیت خواهد بود. این حد از بهداشت نیز دارای تمامی ویژگی‌های مصلحت عمومی است.

حداقل آموزش عمومی

تصور کنید جامعه‌ای وجود داشته باشد که در آن عموم افراد از حداقل سواد خواندن و نوشتن و آگاهی‌های بنیادین محروم باشند. تأمین و حفظ نظم در چنین جامعه‌ای چگونه ممکن است؟ آیا چنین جامعه‌ای اساساً توان تأمین و حفظ امنیت جمعی خود را دارد؟ بر چه اساس و با چه توانایی‌هایی؟ در چنین فرضی، آیا امکان تأمین نیازهای اولیه افراد، با توجه به کمیابی منابع و لزوم توانایی علمی و فنی جامعه برای بهره‌برداری بهینه از این منابع، وجود دارد؟ بی‌گمان، بهداشت عمومی حداقلی بدون وجود درک و آگاهی‌های حداقلی در جامعه نیز ممکن نخواهد بود.

بر این اساس، حفظ اصل زندگی جمعی، اقتضا می‌کند حداقلی از آموزش عمومی به مثابه مصلحت حیات جمعی فراهم آید. چهار مصداق پیش‌گفته بدون وجود آگاهی و مهارت‌های بنیادین در میان عموم اعضای جامعه با اساساً امکان بروز نمی‌یابند یا در صورت بروز پایدار نخواهند بود. به همین دلیل، به گواهی قوانین بنیادین و اساسی در دنیا، تمامی واحدهای سیاسی ارائه آموزش ابتدایی را از وظایف و کارکردهای اصلی و اولیه دولت می‌دانند.

نتیجه‌گیری

چنانکه گفته آمد، نمی‌توان مصلحت عمومی را به معنای مصلحت و منفعت اکثریت افراد یا حکومت گرفت. بکله، باید گفت مصلحت عمومی منفعت و مصلحت مشترک همگان یا همان مصلحت حیات جمعی است. حفظ کیان جمعی در گرو فراهم آوردن چنین مصلحتی است.

بر این اساس، مصلحت عمومی امری است که با وجه گروهی یا "جمعی" زندگی فرد گره خورده است. هر گاه از مصلحت عمومی سخن می‌گوییم به هم‌زیستی انسان‌ها نظر داریم. امکان چنین زندگانی‌ای، فارغ از وضعیت فرد و شأن او، در مد نظر است. مهم این است فرد برای رفع نیازهایش، که از نیازهای پایه‌ای بیولوژیک آغاز و به نیازهای عالی عقلانی و روحانی می‌رسد، باید با دیگران زندگی کند، بدون جمع، اساساً فردی وجود نخواهد داشت، چه او به تنهایی قادر به رفع نیازهایش نیست.^{۴۳} تأمین و حفظ منافع و ویژگی‌های فرد انسانی نیازمند مفاهیم و نهادهای دیگری است.^{۴۴}

این مصلحت و منفعت اما خصیصه‌ای "حداقلی" دارد. فراهم آمدن مصلحت عمومی، اصل زندگی جمعی را ممکن می‌سازد، ولی بی‌گمان یک زندگی بهینه و آرمانی را فراهم نمی‌کند، اصلاً در پی انجام چنین کاری نیست. فراهم بودن امکان زندگی جمعی،

۴۳. بنابراین، اگر نتوان به ضرس قاطع گفت انسان ذاتاً اجتماعی (مدنی بالطبع) است، که نه معنای "ذات" در اینجا معلوم است و نه سند و مدرک و استدلال قوی‌ای وجود دارد که چنین چیزی را اثبات کند (دست کم موجب اقناع فکری مخاطب شود)، می‌توان گفت، به گواهی تاریخ زندگانی انسان، فرد بدون دیگر انسان‌ها تقریباً هیچ است و در رفع حوائج اولیه خود باز می‌ماند. همان گونه که پیشتر آمد، معلوم نیست در زندگانی فردی، جدای از جمع و بدون ارتباط و تعامل با دیگر انسان‌ها، اساساً چیزی به نام "ذهن" و "زبان" مجال بروز یابد.

۴۴. برای نمونه، مفهوم و نهاد حق در این راستا مطرح شده‌اند (نگاه کنید به: راسخ؛ «نظریه حق»).

یعنی حفظ کیان جمع، یک چیز است و وجود زندگی جمعی مطلوب یا آرمانی چیزی دیگر. در بحث از مصلحت عمومی به آن مطلوبیت یا آرمان نظر نداریم. مصلحت عمومی از آنجا که اصل حیات جمعی را تأمین می‌کند اقتضای عدالت است، اما همه آن نیست. سقف و آرمان حیات جمعی را از جمله باید در نظریه‌های عدالت جست.^{۴۵}

افزون بر این، مصلحت عمومی نقشی "آلی" دارد، مهم حفظ کیان جمع است و مفهوم و نهاد مصلحت عمومی به این واسطه اهمیت یافته است. به دیگر سخن، تحول و تطور زندگی جمعی انسان به گونه‌ای بوده که حفظ اصل و اساس آن اکنون با مفهوم و نهاد مصلحت عمومی ممکن و میسر است. چنانچه در آینده این امر به طریق دیگری فراهم آید، بی‌گمان آن طریق اهمیت خواهد یافت. از این رو، ضروری است اصل مفهوم و نهاد مصلحت عمومی و نیز مصادیق آن با تغییر شرایط جامعه و با توجه به نیازهای خاص آن تحلیل مجدد و ارزیابی دوباره شوند. افزون بر این، مصلحت جامعه، مصلحت همگان است. از این رو، اساساً نمی‌توان و لذا نباید در تأمین و حفظ آن، هیچ یک از اعضای جامعه را از نظر دور داشت: مصلحت عمومی "اخلاقاً بی‌طرف" است.

در آخر، پرسش این است که چرا اساساً باید در پی تأمین و حفظ مصلحت عمومی برآمد؟ نظریه‌های مصلحت عمومی در پی ارائه پاسخ به این پرسش هستند. همچنین، صالح‌ترین مرجع برای تشخیص مصادیق مصلحت عمومی کیست یا باید باشد؟ پاسخ به این پرسش منوط به روشن شدن چیستی و چرایی مصلحت عمومی است. بررسی آن

۴۵. برای نمونه، نگاه کنید به: استاینر؛ "مفهوم عدالت"،

Rawls, A Theory of Justice; Steiner, An Essay on Rights; and Walzer, Spheres of Justice: In Defense of Pluralism and Equality.

نظریه‌ها و تحلیل هم‌گرای پاسخ‌های پیشنهادی به پرسش‌های گوناگون در خصوص مصلحت عمومی را به مجالی دیگر وا می‌گذاریم.

فهرست منابع

۱. ارسطو، طاليس (۱۳۸۷)؛ سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۲. اسپریگنز، توماس (۱۳۸۲)؛ فهم نظریه‌های سیاسی، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران، انتشارات آگاه.
۳. استاینر، هیلل (۱۳۸۱)؛ "مفهوم عدالت"، ترجمه محمد راسخ، در مجلس و پژوهش، صص ۴۰-۱۱.
۴. الماسی، نجادعلی (۱۳۷۳)؛ تعارض قوانین، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۵. بصیری، محمدعلی (۱۳۸۰)؛ "تحولات مفهوم امنیت ملی"، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۶۴-۱۶۳، سال پانزدهم، صص ۱۷۳-۱۶۶.
۶. بودنهايمر، ادگار (۱۳۸۷)؛ "درآمدی بر تئوری مصلحت عمومی"، در حق و مصلحت: مقالاتی در فلسفه حقوق، فلسفه حق و فلسفه ارزش، محمد راسخ، چاپ سوم، تهران؛ طرح نو، صص ۱۲۲-۱۰۸.
۷. بیکس، برایان (۱۳۸۹)؛ فرهنگ نظریه حقوقی، ترجمه محمد راسخ، تهران، نشر نی.
۸. پوچی، جان فرانکو (۱۳۸۴)؛ درآمدی جامعه‌شناختی بر تکوین دولت مدرن، ترجمه بهزاد باشی، تهران، نشر آگاه.
۹. تاک، ریچارد (۱۳۸۷)؛ هابز، ترجمه حسین بشیریه، تهران، طرح نو.
۱۰. جعفری‌لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۷)؛ ترمینولوژی حقوق، تهران، گنج دانش.
۱۱. جونز، و. ت. (۱۳۸۰)؛ خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه علی رامین، جلد دوم، قسمت اول، تهران، انتشارات امیرکبیر.

۱۲. دورکین، رونالد (۱۳۸۷)؛ "جدی گرفتن حق‌ها"، در حق و مصلحت: مقالاتی در فلسفه حقوق، فلسفه حق و فلسفه ارزش، محمد راسخ، چاپ سوم، تهران، طرح نو، صص ۲۵۳-۲۱۷.
۱۳. راسخ، محمد (۱۳۸۷)؛ "آزادی چون ارزش"، در حق و مصلحت: مقالاتی در فلسفه حقوق، فلسفه حق و فلسفه ارزش، چاپ سوم، تهران، طرح نو، صص ۲۹۹-۲۷۶.
۱۴. راسخ، محمد (۱۳۸۸)؛ "نظریه حق"، در حقوق بشر در جهان معاصر، تهران، کمیسیون حقوق بشر اسلامی، صص ۴۱۷-۳۸۶.
۱۵. عنایت، حمید (۱۳۶۴)؛ بنیاد فلسفه سیاسی غرب، تهران؛ انتشارات دانشگاه تهران.
۱۶. کورنو، جیردار (۱۹۹۸)؛ المعجم المصطلحات القانونية، ترجمه منصور القاضي، بیروت، المؤسسة الجامعية للدراسات، جلد اول.
۱۷. لاک، جان (۱۳۸۸)؛ رساله‌ای درباره حکومت، ترجمه حمید عضدانلو، تهران، نشر نی.
۱۸. لاگلین، مارتین (۱۳۸۸)؛ مبانی حقوق عمومی، ترجمه محمد راسخ، تهران، نشر نی.
۱۹. لنکستر، لین. و (۱۳۸۰)؛ خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه علی رامین، جلد سوم، قسمت اول، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۲۰. ماندل، رابرت (۱۳۷۷)، چهره متغیر امنیت ملی، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران؛ انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۲۱. محمودی، سیدعلی (۱۳۷۷)؛ نظریه آزادی در فلسفه سیاسی هابز و لاک، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۲. هابز، توماس (۱۳۸۷)؛ لویاتان، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی.

۲۳. هارت، هربرت (۱۳۸۸)؛ آزادی، اخلاق، قانون، ترجمه محمد راسخ، تهران، طرح نو.

24. Aristotle (1968), *The Nicomachean Ethics*, trans. H. Rackham, Cambridge: Harvard University Press.
25. Barry, B. (1967), "The Use and Abuse of the Public Interest", in *The Public Interest*, ed. by C.J. Friedrich, New York: Athenton press.
26. Barry, B. (1977), "The Public Interest", in *Political Philosophy*, ed. by A. Quinton, London: OUP.
27. Barry, B. (1990), *Political Argument*, London: Harvester Wheatsheaf.
28. Benn, S. I. and Peters, R. S. (1959), *Social Principles and Democratic State*, London: Allen and Unwin.
29. Black, D. & Brady, G.L. & Tullock, G. (1996), *Formal Contributions to the Theory of Public Choice: the Unpublished Works of Duncan Black*, Boston: Kluwer Academic Publishers.
30. Buchanan, J.M. (1981), *Theory of Public Choice: Political Applications of Economics*, Michigan: University of Michigan Press.
31. Gunn, J.W. (1991), "Jermy Bentham and Public Interest", in *Modern Political Theory*, ed. by Jack Lively and Andrew Reeve, London: Routledge.
32. Held, V. (1970), *The Public and Individual Interest*, New York: Basic Books.
33. Macpherson, C.B. (1962), *The Political Theory of Possessive Individualism: Hobbes to Lock*, Oxford: Oxford University Press.

34. Meyerson, D. (2007), "Why Courts Should Not Balance Rights Against The Public Interest", in *Melbourne University Law Review*, Vol. 31, pp. 801-830.
35. Polani, A.S. (1989), *The State in Transition*, London: Lynne Rinner Publisher.
36. Raz, J. (1985-1986), "Value Incommensurability: Some Preliminaries", *Proceedings of the Aristotelian Society*, New Series, Vol. 86, pp. 117-134.
37. Rawls, J. (1999), *A Theory of Justice*, Revised ed., Cambridge, Mass.: Harvard University Press.
38. Steiner, H. (1994), *An Essay On Rights*, Oxford: Blackwell.
39. Sorauf, F.J. (1975), "The Public Interest Recognized", *Journal of Politics*, XIX, pp. 50-86.
40. Walzer, M. (1983), *Spheres of Justice: In Defense of Pluralism and Equality*, USA: Basic Books.